

بیرون رفت - و آن سپاه مدتی در احمد نگر توقف نموده از نهب و غارت و ویرانی دقیقه فو و گذاشت نمودند - آخر الامر حسین نظام شاه بواسطه انتقام رامراج با عادل شاه و قطب شاه از راه ملایمت و مدارا در آمده صبیح خود چاند بی بی را با علی عادل شاه در سلک ازدواج کشید و دیگری از بغات خویش را با ابراهیم قطب شاه داد - و آن سه پادشاه دیدار با یکدیگر اتفاق کرده با لشکری بیحد و مر متوجه ولایت بیجانگر شدند - و رامراج از غروری که بجهت وفور لشکر و استعداد حرب و پیکار داشت سپاه اسلام را بنظر نیارده محاربه ایشانرا آسان گرفت - چون بین الجانیین مهم بمقائله انجامید عادل شاه و قطب شاه بنا بر غلبه نظام شاه از آن حرکت پشیمان گشته در جنگ تهاون ورزیدند - و لشکر نظام شاه بضرع پیکان خارا گذار آتش فزا در خرمن حیات آن جمع خاکسار زد - در اثنای گیری دار فیل مستی برامراج رسیده بضرع دندان سندان آثار باد پای او را بر خاک رهگذار انداخت - و دلیری از دلیران او را گرفته بنظر حسین نظام شاه رسانید - و او از کیفیت پشیمان شدن عادل شاه و قطب شاه آگاه گشته در فور بقتلش اشاره فرمود - و بعد از چنان فتح و نصرت که هیچ یک از آبا و اجدادش را دست نداده بود با فیل مقصود عیان عزیمت بصوب احمد نگر معطوف ساخته بعیش و عشرت روزگار میگذرانید - تا آخر بنا بر افراط شرب مدام زمانه دفتر حیانتش را در نوشت - و بعلمت سکنه در گذشت - ایام سلطنتش دوازده سال و کسری بوده \*

## مرتضی نظام شاه

بعد از فوت حسین نظام شاه امرا و سران سپاه بر سلطنت پسر بزرگترش مرتضی نظام شاه اتفاق نموده بر اورنگ سلطنتش متمکن

ساختند - والده اش همایون شاه که بزبور عقل و کیاست محلی بود جمله مهمات را از پیش خود گرفته بتمشیت آن می پرداخت - و مرتضی نظام شاه در سن هیژده سالگی رضای مادر را بر امور سلطنت رجحان داده تا هفت سال دخل در امور ملکی فرمود - و آن عورت شیر صولت را چند مرتبه با ملوک دکن محاربات دست داده در اکثر معارک مظفر گشت - و آخر الامر نظام شاه بسعی مولانا حسن تبریزی وبرا مفید ساخته بقلعہ آسیر فرستاد - و مرتبه خواجه میرک دبیر را عالی ساخته بخطاب چنگیز خانیش ممتاز و سرافراز ساخت:

بزرگیش بخشید و فرمان دهی

۱۰ - بروز امیدش در آمد بهی

و چنگیز خان در آن حضرت خدمات نیک بتقدیم رسانید و کارهای عظیم از پیش برد - و تا ایام حیات خزاین را معمور و سپاهی را خرسند و رعایا را آبادان داشت - و او ابتداء در خدمت مرتضی نظام شاه لشکر بولایت برار کشیده آن ولایت را از تغال خان غلام عماد الملک که بر آن دیار استیلا یافته بود انتزاع داده بحیطة ضبط آورد - آنگاه قلعه آسیر را محاصره فرموده از ضابط آن دیار محمد شاه درازده لک مظفری گرفته معاودت نمود - و در تهیه آن بود که لشکری فراهم کشیده بحرب عادل شاه معاودت نماید که اجل امانش نداده آن آرزو بخاک برد \*

درین بستان که جای آدمی نیست

۲۰ گیاهی بی بقا ترز آدمی نیست

و مرتضی نظام شاه بعد از فوت چنگیز خان لشکر بر سر فرنگیان ریکنده برده نزدیک بود که قلعه را مفتوح سازد که امرا بزر فریفته شده نظام شاه را از آن اراده باز آوردند - و درین وقت خبطی و سودائی بر مزاج وی ۲۳

استیبه یافت که متذکر از امور سلطنت گشته چون دیوانگان روزگار  
 میگذرانید عجب آنکه قریب بیست سال ولایتش همچنان بفسق و قانون  
 سابق بوده اصلا خللی از هیچ محل بر آن راه نیافت - و در حینی که  
 قمر سلطنتش بخسوف بیخوردی مبتلا نگردیده بود کرمش بانگ فدا بر  
 حاتم میزد - و شجاعتش رستم را بی نام می داشت \* \* شعر \*

چون شب همه گوهر آورد بر سر

گر روز سخاش را بیدالایند

خال بنده قاضی بیگ که چند سال بمنصب وکالت وی مامور بود نقل  
 میفرمود که در مدت چهار سال هیچ سخنی بدو عرض نهموده شد که در  
 ۱۰ جواب نی گفته باشد \* \* شعر \*

نرفته نی بزبانش بگاہ جود و عطا

باعتقادش ضد بوده نون مگر یا را

و بعد از قاضی بیگ اسد خان و صلابت خان بشرکت در امر وکالت  
 دخل نمودند - در خلال احوال برهان الملک برادر خرد مرتضی نظام  
 ۱۵ شاه که در یکی از قلاع محبوس بود باعانت جوچار خان حبشی بیرون  
 آمده متوجه احمد نگر گردید - و اسد خان ویرا پذیرا نموده - بعد از تلاقی  
 بریقین برهان الملک هریمت یافته بجانب آگره در حرکت آمد و در  
 فتحپور شرف ملازمت بندگان حضرت اعلی را دریافته منظور نظر شفقت  
 و مرحمت گردید - و پس از چند گاه صلابت خان اسد خان را مقید  
 ۲۰ ساخته من حیث الاستقلال لوای وکالت بر انراخت - و سید مرتضی  
 امیرالامرای برار جهت دفع وی در اهتراز آمده متوجه احمدنگر گردید -  
 و در ظاهر شهر محاربه دست داده سپاه برار که مضاعف لشکر صلابت  
 ۲۳ خان بودند فرار برقرار اختیار کرده تا آنرا عنان توقف باز نکشیدند -

و صلابت خان در امر وکالت راییت استبداد بر افراخته قرب هفت سال  
بتمشیت امور ملک و مال پرداخت \*

در طبقات اکبری آمده که مرتضی نظام شاه در آخر عمر بر فاحشه  
فتو نام عاشق گردید - و این فتو قبل ازین در خانه سیدی میر بهشتی  
نام می بوده - و پسر او را که اسمعیل نام داشت برادر خوانده - چون  
منظور نظر مرتضی نظام شاه گردید اسمعیل را ملازم ساخته از درجه  
به درجه ترقیش می فرمود - تا صلابت خان را بقاعه فرستاده منصب  
وکالت را بدو ارزانی داشت - گویند که همان فاحشه فرشته از درون  
بیرون فرستاد که صلابت خان در قاعه باشد - و صلابت خان که در عین  
اعتبار و اختیار روزگار میگذرانید همان لحظه سوار گردیده بقاعه رفت -  
هرچند مردم گفتند که نظام شاه بحال خود نیست و ازین حکم خبری  
ندارد - دولت خواهی و حلال نمکی در حفظ نگاهداشت دولت  
صاحب است - او قبول ناکرده گفت مرا بقضوبی کاری نیست و بجز  
انقیاد چاره نی - چون اسمعیل استقلال بهم رسانید حسن علی سبزواری را  
خطاب میرزا خانی داده نایب خود ساخت - و میرزا خان بتدریج استیلا  
یافته وکالت مرتضی نظام شاه را از پیش خود گرفت - و ابتداء شاه  
حسین ولد مرتضی نظام شاه را در نهد و نود و شش از قلعه دولت آباد  
بر آورده بر مسند سلطنت نشاند - مدت ایالت مرتضی نظام شاه  
بیست و چهار سال بوده \*

### شاه حسین

چون منتظم امور جهانپانی گردید ابتداء باغواهی بعضی از فسده پدر  
خود را که منزوی زاویه خمبول بود بقتل رسانید - و شامت آن بروزگاری  
ناید شده زمان سلطنتش چندان امتدادی نیافت \*

تفصیل این مجمل آنکه میرزا خان شاه حسین را نمونه داشته خود  
 بامر سلطنت پرداخت - و امرای قدیم دکن در مقام رشک و حسد آمده  
 اتفاق نمودند که میرزا خان را مع متابعان از میان بردارند - انکس خان  
 که برادر رضاعی شاه حسین میشد طرح محبتی افکند که اگر فرصت  
 ۵ یابد میرزا خان را بقید آورد - و میرزا خان از اراده ایشان واقف شده بدآن  
 ضیافت داخل نشد - و مرتضی خان شروانی که از موافقان میرزا خان  
 بود بپهانه از آن مجلس برخاسته فریاد بر آورد که مرا زهر دادند - و میرزا  
 خان با وی تمهید مقدمات کرده از شاه حسین رخصت دخول قلعه  
 حاصل نمود - و روز دیگر شاه حسین را جهت عیادت مرتضی خان بدرون  
 ۱۰ قلعه برده در خانه معبوس ساخت - و کسان در خفیه فرستاده اسمعیل بن  
 برهان را که همزاده وی میشد از قلعه بر آورده بسلطنت برداشت \*

مزن دروادی مکر و حیسل گام

که در دام بلا افتسی سرانجام

و چون دکنیان برین معنی اطلاع یافتند بدروازه قلعه آمده فریاد بر آوردند  
 ۱۵ که ما از صاحب خود چند روز شد که خبری نداریم - اهل قلعه گفتند  
 که ساعتی دیگر پادشاه شما را خواهیم نمود - و بعد از آن چتر و آفتاب گیر  
 بر سر اسمعیل داده او را بیکی از بروج قلعه بر آوردند - اهل دکن چون  
 دانستند که دیگری را بر تخت نشانیده اند بمقاومت و محاربت پیش  
 آمدند - چون شدت محاربه استیلا پذیرفت جمعی که متصدی این امر  
 ۲۰ خطیر گشته بودند از روی اندیشه خام و عقل ناتمام اطفاء حرارت این  
 هجوم را بریختن خون شاه حسین مظلوم دانسته در فور سرش را از برج  
 بدن جدا ساخته بزیر قلعه انداختند - دکنیان که این حال مشاهده  
 ۲۳ نمودند پیشتر از پیشتر در تضحیق محصوران کوشیده آتش بدروازه زدند -

و از هر طرف شروع در کندن برج و دیوار کرده بدرون در آمدند و جمیع  
اهل قلعه را معروض تیغ گردانیدند \*

\* شعر \*

چو نرد درک و چو شطرنج رنج خواهد باخت

حریف دهر مقام برین بساط کبود

نه رای مردم فوزانه سود خواهد داشت

نه فکر مرد مهندس مفید خواهد بود

جمشید خان و بهائی خان و امین الملک رسید مرتضی که از سرداران  
بودند در آن روز گرفتار گشته بقتل رسیدند - و میرزا خان را روز دیگر بدست  
آورده بقد از بند جدا ساختند - مدت حکومت شاه حسین ده ماه و چند  
روز بوده \* جمال خان که سردار سلاح داران بود

۱۰

### اسماعیل شاه

را بیادشاهی برداشته ابتداء بقتل غریبان اشاره نمود - و در آن واقعه عظمی  
و حادثه کبری طوفان محنت و بلا نوعی متلاطم گشته بود که آن طایفه را  
بغیر از دم تیغ و نوک سنان مفری و مفری نمی نمود - و ژاله اندوه و عفا  
بنهجی در بارش آمده بود که آن جمع پریشان را جز بارانی مرگ پناهی

۱۵

نمی نمود \*

بزنهار دهر و بافغان سپهر بشیون زمانه بفریاد مهر

و در آن روز جمع کثیری از سادات عظام و فضلی قوی الاحترام که هر یک  
در فنون فصایل و کمالات ثانی نداشتند بقتل رسیدند - بلکه از کمال شیوع

۲۰

ستم و بیداد و وفور فتنه و فساد مدفون نگردیدند \*

بصحن صحرای کپسارها پدید آمد ز بسکه گشت بدنهای فاضلان انبار

و بعد ازین واقعه برهان الملک که وارث ملک بود بولایت برار در آمده

۲۲

زایت جلالت بر افراشت - جهانگیر خان حبشی با جیشی گران بفرموده  
 جمال خان در مقابل آمده وی را منہزم ساخت - و برهان الملک در  
 اطراف و جوانب میگشت - تا کورت دیگر باعانت و ہمراہی راجا علی خان  
 والی آسیر بولایت برار در آمد و درین وقت بسیاری از امرا کہ بظاہر تسلط  
 و تکبر جمال خان بجان آمده بودند غاشیہ متابعتش بردوش گرفتند -  
 و عادل شاه نیز بمدد برهان الملک بجنگ جمال خان در حرکت آمد - و از  
 استماع این اخبار ہواس بیقیاس بر ضمیر جمال خان مستولی گشته غریب  
 بحر اضطرار گردید - و آخر بظاہر استشارہ و استخارہ حرب عادل شاه را  
 ابتداء اہم دانستہ بجفاح استعجال بجانب وی توجہ فرمود و در حملہ  
 اول مظفر و منصور گشتہ با اخیال بیستون تمثال و غرور و استکبار برهان  
 الملک را استقبال نمود - و با آنکہ در اثنای گیر و دار خلق بسیار از لشکر او  
 جدا شدہ ببرهان الملک پیوستند - اما جمال خان اصلاً بیدل نگشتہ نہایت  
 جلالت و شجاعت را بتقدیم میرسانید - تا بزخم تفتگی از پای در افتاد \*  
 چنیس است قا بود گردان سپہر کہ با زہر نوش است و با جور مہر  
 ۱۵ و در ہمین روز کہ سیزدہم رجب نہصد و نود و نہ بود اسم سلطنت بر وی  
 صادق آمدہ بر سریر فرمان فرمائی متمکن است - ایام سلطنت اسمعیل  
 شاه یک سال و نیم بودہ \*

پوشیدہ نماند کہ چون خامہ فصاحت گستر احوال سلاطین دکن را در  
 حیظہ تحریر آورد الحال مجملی از احوال شہرہای آن کشور نیز مذکور

۲۰ میسازد \*

## احمد نگر

بحساب آب و ہوا و کیفیت کوه و صحرا مستثنی از جمیع شہرہای

۲۳ دکن است - و در ظاہر شہر چند قنات جاریہ کہ قحالی در ہند بعمل

نیامده پیوسته جریان می یابد - از باغات آن خطه دل نشین یکی باغ فرح بخش است که شبیه و نظیر ندارد \*

نگویم که عین بهشت است لیکن بهشتی است اندر سوای مکرر و در میان آن باغ ارم لباس حوضی ساخته اند مانند برکه نیلگون فلک بی پایان و بیقیاس \*

یکی برکه ژرف در صحن بستان چو جان خردمزد و طبع سخفروز و در درون بر که عمارتی هرمان اساس بنا شده که دست هیچ بنائی مساس آنچه آن بنائیان نه نموده و ضمیر هیچ مهندسی قیاس آن نوع اساسی نکرده \*

بلطف و نور بهشت و بحسن و زیب ارم

بفر و قدر سپهر و بطول و عرض زمین  
کشاده صحنش چون صحن روضه با نزهت  
کشیده سقفش چون سقف کعبه از تمکین

و بر یک ضلع شهر قلعه ایست که طبع ملوک از استخلاص آن طمع بریده -  
و دست آسیب حوادث از دامان آن کوتاه گردیده \*

ز بس نغز کاری چو کاخ سلیمان ز بس استواری چو سد سکندر ۱۵

### پیش

که سکنه اش نساجی را در غایت لطافت و خوبی تتبع کرده اند  
در سه منزلی احمد نگر واقع است \*

### دولت آباد

در ازمنه سابقه بدیوگیر شهرت داشته - و پیش از زمان اسلام همیشه ۲۰  
دار الملک می بوده - و مردمش اکثر نساج اند - و آن فن را نیک



## هفت اقلیم

ورزیده اند . و کاغذ آن مقام نیز با نام است - چه بعد از مردم خطا کس  
بد آن لطافت و صفا تدبیر آن شیوه نذموده - و قلعه اش نیز از امهات قلاع  
جهانست - و چند مرتبه است - و دامن خارابی هر مرتبه اش در رفعت  
از جیب فلک اطلس در گذشته - و آستین نخوت بر گریبان ذات البروج  
افشانده \*

دورش از آن گاه که بر کار شد دایره چرخ ز پرکار شد  
حصن بر رویش ز عالم برون عالم بیرونش بحصن اندرون  
حصن درویش تو گویی مگر چرخ بزیر است و حصارش زیر  
چون فلک ثابته ثابت صفات نه چو فلکهای دگر بی ثبات

## جونیر

شهریست مشتمل بر آبهای خوش گوار و اثمار جلوت آثار -  
و در آنجا نیز قلعه ایست که پایان آن بمركز زمین رسیده و سر باره اش به  
محور آسمان پیوسته \*

در هسوی وی آسمان مانده چون دل هجر دیدگان در وی

## جیول

بر ساحل بحر عمان واقع شده - و از بغداد مشهور دکن است \*  
شهری آباد پر ز نعمت و ناز در دروازه بسو غریبان باز  
مخفی نماند که این چند شهر در وقت استیلای وزرا تعلق باحمد  
نظام الملک داشته - و بعد از اولادش منصرف میگشته اند تا زمانیکه  
۲۰ نوشته آمد \*

## تلنگانه

ولایتی است مشتمل بر مضافات معمور و آبادان - و در زمان سلف ۲۲

همیشه یکی از رایان معتبر هندوستان بر آن مملکت فرمان فرما و کامران بوده اند - و الحال دار الملکش

### گلکنده

است که بحسب افزونی باغات و خوبی عمارات و پاکیزگی برزن و اسواق و دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هند است - و متوطنانش از غنث و ثمین همه ملیح و نمکین میباشند \*

گر شوی نزدیک ایشان تا بکاری جعد شان  
آستین پر مشک باز آئی و پر عنبر گزار  
و از زمان سپری شدن دولت سلاطین بهمنی تا حال چهار نفر در  
تلفگانه رایت تسلط و اقتدار بر افراخته اند و نخستین ایشان ۱۰

### ملطان قلی قطب الملک

بوده - چون دولت سلطان محمود روی بانحطاط نهاد سلطان قلی که در تلفگانه وی را برا ملک میگفته اند یعنی ملک بزرگ و برا ملک بسیار خشن مزاج بوده - و گوش و بینی ملازمان خود را می بریده - تا هر آینه در جنگ یوسف عادل شاه بینی و لب بالای او بزخم شمشیر ۱۵ یکی از متجفده افتاده و نتیجه آن بوی عاید گردیده \*

سپهر آئینه عدلست شاید هر آنچه او از تو بیند و نماید  
و ازین سبب همواره نقابی بر روی می افکنده - تا آخر بجهت همین بد خوئی بدست یکی از همداستان خود کشته گردیده - و زمره را اعتقاد اینست که آن مطلب با استصواب ولد کلانش جمشید بوقوع پیوسته - ۲۰  
بهر تقدیر امرا و اعیان ملک اتفاق کرده بعد از وی جمشید را که اسن اولاد

بود در سرپر ایالت نشانیدند - و ابراهیم که برادر خود بود فرار بر قرار اختیار کرده بجانب بیجانگر در حرکت آمد - و راجع والی آنجا مقدمش را گرامی داشته در صدد تسلی خاطر وی در آمد - و بعد از هفت سال که جمشید سر در نقاب تراب کشید میان سران سپاه و امیان درگاه مخالفت پدید آمده جمعی خواستند که حیدر خان را که خال جمشید میشد بحکومت بردارند - و بعضی لوی هوا خواهی ابراهیم قطب الملک برافراخته و بر طلبدانشند - و مشارالیه بر جناح استعجال طی مسافت نموده متوجه گلکنده گردید - و حیدر خان از وصول وی اطلاع یافته بعزم جنگ از شهر بیرون آمد - و ابراهیم قطب الملک مظفر گشته حیدر خان گرفتار گردید - و روز دیگر بصلاح و صوابدید سپاه بر مسند قطب شاهی تکیه زده در امر سلطنت مستقل گشت - و سی و چهار سال فرمان فرمائی نمود - و ملوک دکن را همیشه به سلسله سلاطین صفویه اعتقاد موفور برده - و تا حال خطبه بقام سلاطین آن سلسله خوانده میشوند - خصوص حکام تلفگانه که در این باب زیاده از دیگران مبالغه بکار میبردند -

۱۵ و خطاب شاهی از آن سلسله عالیّه دارند - و ابراهیم قطب شاه فرمان فرمائی بود بعدل و سیاست مشهور - و از ارتکاب ملامی و مناهی بغایت مهجور - و دور درگاهش حضرتی که شجره فضل را حضرتی بود و دوحه عالم و هنر را نصرتی و با هرکه فی الجملة کمالی بود یا آنکه از هنر جمالی داشت مجلسی خویشش میساخت - و همه روزه با او فرد

۲۰ مصاحبت می باخت \*

یکروز منوچهر پسر سید زسالار کاندلر همه عالم چه به ایشاه فدیمان او داد جوابش که درین عالم فانی گفتار عزیزان به و کردار حکیمان

۲۳ و یکی از کرایم عادات و محاسن صفات وی این بود که همیشه خواستی

که در مجلسش خوان گسترده باشند - و اطعمه گوناگون کشیده - و درین باب آن مقدار تکلف و مبالغه که از وقوع می آمده از هیچکس عشر عشیر آن بحصول نه پیوسته - چه هر بامداد که خوان سالار تقدیر این قرص کرم خورشید را بر سبز خوان آسمان نهادی خوانسالاران بیامدندی و گستردنیها بگستردندی و اطعمه الوان چندان بکشیدندی که اهل آن شهر و مکان بلکه جمله جهان را کافی و در خور بودی - بهر طرف ابائی و بهر گوشه انائی - ابا از انا لطیف تر و ظروف از مظروف ظریفتر \*

اندر اطراف آنشده پیدا گور پیدا و ماهی دریا

یار و انباز کبک با تیهو جفت و همراز تره با حلوا

و در وقت کشیدن مایده حجاب و دربان مانع کسان نمی شده اند - و بر مایده ۱۰  
 نعم او میان غم و ثمین و رطب و یابس فرقی و تمیزی نمی بوده - اعلی  
 و ادنی علی اختلاف طبقاتهم از خوان ضیافت او محفوظ و بهره مند  
 می گشته اند - و تا امروز نسق آن آب در جوست - و قانون آن می در سبو -  
 و او بدین روش و آئین روزگار میگذرانید - تا در سلخ نهصد و هشتاد و نه  
 کوب وفاتش از افق انقضای حیات طالع گشت - و امروز ولد ارشدش ۱۵  
 محمد قلی قطب شاه بر وساده سلطنت تکیه زده فرمان فرماست -  
 و بنابر آنکه قواعد مروت و رسوم عدالت را دست افراز حصول نیکنامی  
 ساخته هر آینه ممالکش از روی امنیت و اجتماع افاضل محسود جمیع  
 بلاد دکن گردیده \*

۲۰ زهسی بعد از آسایش صغار و کبار

خهی ز جودش آرایش سنین و شهر

و با این صفات گاهی بنابر امتحان طبع در لجه بیکران نظم غوامی نموده

۲۳ درری بساحل بیان می افکند - این دو بیت از انجمله است \*

## هفت اقلیم

من غم عالم ندارم عاشقی کار منست  
 پادشاه کشور عشقم خدا یار منست  
 چون محمد قطب شاه از عشق میگویم سخن  
 عاشقانرا آرزوی طرز گفتار منست

## احمد آباد

۵

دار الملک گجرات است - بحسب لطافت و کیفیت و آبادانی  
 و شهریت بر تمام ولایت هند رجحان دارد - و بنزاهت ساحت و نظافت  
 ابنیه و عمارت مستثنی از دیگر بلدان است - اگر گفته شود که در کل بلاد  
 عالم باین عظمت و آراستگی شهری موجود نشده اغراق و مبالغه نبوده  
 ۱۰ باشد و بازاریش بر خلاف دیگر شهرهای هند نهایت وسعت و پاکیزگی  
 را دارد - و دکاینش دو مرتبه و سه مرتبه در کمال تکلف و زینت ساخته  
 شده - و سکنش از اناث و ذکور همه نمکین و نازنین اند که در دیدن جان  
 می ستانند و در تکلم جان می بخشند - هر کدام مایه صد گونه خوبی  
 و هریک واضح چندین نوع محبوبی \*

هریک بدگر نوع رسوده زکسان دل ۱۵

هریک بدگر گونه گرفته ز کسان جان

آن طوطیه پرداز تقاضا شده ظاهر

این معرکه آرامی تماشا شده پنهان

مفلس شده از هجر یکی مایه اندوه

عاجز شده از وصل یکی صاحب سامان ۲۰

سنبیل جو بگل تر بنگارند بدعوی

عاشق چه کند گر نشود واله و حیران ۲۲

مهر خد شان از افق باده چو تابند \* پروین شکبیا شود البته پریشان  
 و احمد آباد از شهرهای جدید است - و سلطان احمد شاه بن سلطان محمد  
 بن مظفر شاه همت بر بنای آن گماشته - در طبقات اکبری آمده که چون  
 سلطان احمد آب و هوای قصبه اساول را موافق مزاج خود یافت باستصواب  
 جناب حقایق پناه شیخ احمد که تو قدس الله سره که از کبار مشایخ آن  
 روزگار بوده ازاد؟ شهر ساختن نمود - و در فی القعدة سنة ثلث عشر  
 وثمانماية در کنار آب سابرمئی خشت تعمیر شهر معظم احمد آباد را بر  
 زمین نهاد - و قلعه و مسجد و بازارها متعدد طرح انداخت - و در بیرون شهر  
 سیصد و شصت پوره مشتمل بر بازار و مسجد و دیوار بند آبادان ساخت -  
 و چون نوبت سلطنت بسطان محمود ثانی رسید در دوازده کروهی ۱۰  
 احمد آباد شهری بنا نهاد محمود آباد نام که الحال آن آبادانست  
 و از احمد آباد تا اینجا بازاری در روید ساخت - و مردم را فرمود تا بر اطراف  
 آن عمارات ساختند که در حقیقت هر در یک شهر شده بود - و از مردم  
 گجرات آنچه قبل ایراد باشد این چند نفر است که نوشته میشود \*

## میان وجیه الدین

ابتداء موفق بچیزی خواندن گشته بسیاری از متداولات را در حیطه  
 ضبط آورد - چون شیخ محمد غوث بقدم میمنت لزوم آن مرز و بوم را  
 مزین ساخت میان وجیه الدین دست ارادت بدو داده مرید گشت -  
 و بعد از آن همت عالی نهمت بر ادخار مثنویات اخروی گماشته باقتنای  
 ذخایر خیرات و اعتلای معارج درجات اشتغال می نمود - تا رخت ازین ۲۰  
 مظموره نفا بوسعت آباد بقا کشید \*  
 \* شعر \*  
 عقل جهان طلب در آلودگی زند \* عقل خدا پرست زند در گره صفا ۲۲

## مولانا غوثی

عمرها ست تا در مدرسه اعلیٰت جزو کشیده و صاحب استفاده نیکو  
روش گردیده - با همه کس آشناست - و در مصاحبت بخشی و از  
فضیلت بهره تمام دارد - و بذایر موزونی طبع شعری می گوید - این چند  
۵ بیت ازان جمله است •

\* بیت \*

در صفحه که چهره دوری کشوده اند  
از گوشه شکل عزم صبوری نموده اند  
وا کرده اند بوالهوسان صد کتاب لاف  
یک حرف عاشقی چو زجائی شغوده اند

وله

۱۰

ز ابری کز نمودش بر زمین رحمت فرو ریزد  
چو بر کشت محبت بگذرد محنت فرو ریزد  
ز بستانی که باشد آرزیم میوه راحت  
ز نخل او بدامان طلب آفت فرو ریزد

## ملک محمود

۱۵

بفضایل و کمالات آراسته بود - و از ذوق و حال چاشنی تمام داشت -

این مطلع مر او را ست •

\* مطلع \*

دارم دلی گردان که من قبله نما می خوانمش  
او سوی ابرویش کشد هر چند می گردانمش

## سودائی

۲۰

مرد آهسته و بی تکلف بوده - این رباعی مر او را ست •

## \* رباعی \*

آشفته زلف اوست هر جا تابیدست

دیوانه چشم اوست هر جا خوابیدست

زندانی آه ماست هر جا سوزیدست

اخراجی چشم ماست هر جا آبیدست

دیگر از مضافات این اقلیم

## کنبایت و سورت

است که در خوبی و معموری سیوم ندارد - و سورت قلعه دارد که

اندیشه که صورت نگار صور غریبه است تعقل این نوع عمارتی نه

نموده \* شعر \* ۱۰

قلعه استوار چون خیبر \* بمنازلت چو سد اسکندر

در طبقات اکبری آمده که صفر آقا نامی غلام سلطان محمود گجراتی که

خداوند خان خطاب داشته در سال نهصد و چهل و هفت این قلعه را بر

ساحل دریای عمان جهت دفع فساد فرنگیان ساخته - و پیش از آنکه قلعه تعمیر

یابد فرنگیان انواع خرابی بمسلمانان آن مکان می رسانیدند - و در آن ایام ۱۵

که خداوند خان بعمارت آن پرداخت فرنگیان چند نوبت کشتی ها سامان

نموده بقصد جنگ آمدند - و هیچ وقت کاری نتوانستند ساخت - و چون

باتمام رسید چو کندی بر زیر دروازه که بزعم فرنگیان مخصوص پرتکال است

شروع نمود - فرنگیان چون بجنگ و جدل مانع حصار نتوانستند آمد

مبلغهای کلی قبول نمودند که آن چو کندی را بسازند - صورت نیابت - ۲۰

عرض آن قلعه پانزده ذرع است - و ارتفاعش بیست ذرع - و بنا بر رعایت



استعمکام هر دو سنگ را بقلاب‌های آهنین محکم ساخته - و سرب را  
گداخته در فرجها و درزها ریخته - و کنگرها و سنگ اندازها را بنوعی  
ساخته که دیده از دیدن آن خیره می ماند \*

### سومنات

شهری ست بر ساحل دریای عمان - و در بتخانه آن شهر بقان زرین  
بسیار بوده - و بت بزرگ تر را مفات می گفته اند - و در زمان ظهور  
حضرت ختمی پناه صلی الله علیه و سلم آن بت را از خانه کعبه بر آورده  
بهند آورده اند - و برابر جواهر باهل هفت فروخته اند - و ایشان بتخانه  
جهت وی ساخته سومنات نام کردند - و بعضی را اعتقاد این ست  
۱۰ که این بت از دریا برآمده - و برخی گفته اند از آسمان آمده - چنانچه  
ازین ابیات فرخی مفهوم می گردد \*

\* ابیات \*

مفات و لات و عزی در مکه سه بت بودند

ز دست برد بت آرای آن زمان آذر

دوران پیمبر بشکست هر دو را امروز

فکنده اند ستان پیش کعبه بی سر و بر

۱۵

مفات را ز میان کافران بدزدیدند

بکشور دگر انداختند ازان کشور

بجایگاهی که روزگار آدم بساز

بران زمینی نشست و نرفت جز کافر

ز بهر آن بت بتخانه بنا کردند

۲۰

بصد هزار تمائیل و صد هزار صور

پس آنکه آنرا کردند سومنات لقب

لقب که دید که نام اندرز بود مضمهر

۲۳

خبر نگذند اندر جهان که از دریا  
 بتی بر آمد زینگونه و بدین پیکر  
 مدبر همه خلق است و کردگار جهان  
 ضیا دهنده شمس است و نور بخش قمر  
 بعلم این بود اندر جهان صلاح و فساد  
 بحکم این رود اندر جهان قضا و قدر  
 گره دیگر گفتند نی که این بت را  
 بر آسمان برین بود جایگاه آور  
 کسی نیاورد این را بدین مقام که این  
 از آسمان بخدائی خود آمدست اندر  
 بدین بگوید روز و بدین بگوید شب  
 بدین بگوید بحر و بدین بگوید بر

اما در کتب سلف براهمه معلوم میشود که این بت از زمان کشن  
 که چهار هزار سال میشود معبود براهمه است - و بقول براهمه کشن انجا  
 غیبت نموده - و در تاریخ حبیب السیر آمده که سومنات بانفاق ارباب  
 تاریخ بتی است که هندوان اعظم اصنام اعتقاد دارند - ولیکن ازین بیت  
 شیخ فرید الدین نظر خلاف این معنی مستفاد میگردد \* \* شعر \*  
 لشکر محمود اندر سومنات یافتند آن بت که نامش بود لات  
 بهر تقدیر سلطان محمود در چهار صد و شانزده بعزم انهدام آن بتخانه از  
 غزنین در حرکت آمد و در حین محاصره بین الجانبین عربی معب  
 دست داده تمام آنروز جنگ قائم بود - و روز دیگر باستعمال آلات پیکار  
 پرداخته بهمان دستور نقش شجاعت بر نگین مبارزت می نگاشتند -  
 و اهل سومنات آنروز فوج فوج به بتخانه شتافته و سومنات را در بغل گرفته ۲۳

و استعانت طلب کرده گریبان بیرون می آمدند و جنگ میکردند - تا زیاده از پنجاه هزار کس بقتل رسیدند - و سلطان محمود بعد از فتح بدرون بتخانه در آمده مغزلی دید بغایت عریض و طویل مشتمل بر پنجاه و شش ستون که هر یک ازان ستونها با انواع جواهر نفیسه تزیین یافته بود - و مفات صغی بود از سنگ مقدار پنج گز که دو گز آنرا در زمین فرو برده بودند - چون سلطان را چشم بران افتاد بگریزی که داشت آنرا در هم شکست - و قطعه ازان سنگ را بغزنین برده در آستانه مسجد جامع فرش نمود و آن تا حال موجود است - و از شکم آن بت جواهر نفیسه بسیار بیرون آمد - و اهل همد جميع ارثان هند را حجاب و بواب مفات میدانسته اند - و هر شب آن بت را بآب تازه گدگ که معبود دیگر ایشان است غسل میداده اند - و از سومنات تا گنگ زیاده از دروست فرسنگ است - و درین مابین مردم نشسته بودند و هر روز آب تازه می آورده اند - و ایضاً ده هزار قریه معمور وقف آن بتخانه بوده - و زیاده از بیست هزار سوار برهن بر اطراف آن عبادت مشغول داشته - و زنجیری از طلا بوزن دویست من هند ۱۵ در آنجا آویخته بودند - و دران زنجیر زنگها تعبیه نموده بودند که هر وقت آن زنجیر را بعزت می آوردند براهمه باواز آن شروع در عبادت میکردند - و سیصد کس بواسطه سر تراشی مقرر بوده - و سیصد سازنده و پانصد کنیزک رقص داشته - و اکثر رایان دختران خود را نذر آن بتخانه میکردند که خدمت مفات می نموده \*

## ناگور

شهری معروف است و ساکنش سقراط را تدبیر نموده بهتر از دیگر

۲۲ شهرهای هندوستان می سازند - و شاه اهل تصوف

## شیخ حمید الدین

از آن شهر ست - و او را در آن عصر رئیس الاولیا و امام الانقیاء میگفته اند -  
 ده سال در خدمت خواجه خضر بسر برده - و روش شریعت  
 و طریقت ازو اخذ نموده - و بعد از آن صحبت شیخ شهاب الدین را دریافته -  
 و بسیاری از بزرگان را ملازمت کرده - اما خورنه از خواجه معین الدین  
 سجزی گرفته - در سیدالاولیا آمده که شیخ حمید الدین در خطه ناگور یک  
 بیگه زمین ملک داشته - و نیم بیگه آن را بدست خود میکرده و چیزی  
 میکاشته - و از آن قوت خود حاصل میکرده - و از لباس بقوطه و چادری  
 سالی قناعت میکرده -

۱۰ این دو روزه حیات نرد خرد  
 چسه خوش و ناخوش و چه نیک و چه بد

## موزون

از خط و معما بخشی داشته - و نسبت نسب خود را بسططان  
 السالکین شیخ حمید الدین منسوب می ساخته - و گاهی شعری میگفته -  
 از آن جمله است \*

مرا چه سود ز گلهای رنگ رنگ بهار      چون نیست ببتو دلم را بهیچ رنگ قرار

## بنگاله

ولایتی است در غایت وسعت - طولش سی صد کوه و عرضش  
 دویست و هفتاد کوه است - و هر گروهی یک میل است - شرقیش

متصل آب شور است که عبارت از بحر عمان باشد - غربیش پرگنه سورج  
 گره است که متصل صوبه بهار است و شمالیش بولایت کوچ مفتی  
 میشود - و جنوبیش پرگنه جلیسر است که مابین اودیسه و بنگاله واقع ۲۲

- شده - و از متعلقات بنگ است - و هوای بنگاله نهایت اعتدال را دارد -  
 و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم و فوفل و دار فلفل است - و از میوه انبه  
 و نیله و انه ناس خوب میشود - و ایضاً میوه است موسوم بکوله که شباهت  
 تمام بخرنوب دارد - اما از نارنج لذیذ تر است - و دیگر لکن است  
 ۵ و آن برابر گوندگانی میشود - و ازو طعم انار مفهوم میگردد - و در برشکال  
 مدام لبر چون دست کریمان در بازیدن است - و از غایت بارندگی  
 تمام آن مملکت یک دریا میشود - و مدار آن دیار بر کشتی است -  
 و سکنش نساجی را نیک قنوع کرده اند - چه خاصه و ممل آن مملکت  
 با نام است - و ریسمان خاصه و ممل را برابر طلا بیع و شرا می نمایند -  
 ۱۰ محمد یوسف شروی که از مستعدان زمان می زیست برخی امور  
 غریبه شنید را جمع کرده رساله ساخته و دران رساله آورده که روزی  
 در یکی از شهرهای بنگاله شخصی پارچه در بیع داشت که مدققان  
 باریک بین آن جنس پارچه بچشم ندیده بودند بلکه بگوش نیز نشنیده -  
 و لطافتش بغایتی که پرتو ماه و آفتاب در مقابل آن سطر و ضخیم بودی -  
 ۱۵ و عکس آب و آئینه در برابرش درشت و جسم نمودی - در اثنای  
 ماجرا صاحبش آن پارچه را برداشته بر بالای دیواری بر آمد - و از هم  
 کتوده یک سر آن را بدست خود نگاه داشت و باقی آن پارچه  
 تا یک ساعت چون غبار در هوا ایستاده بود - و چون سفیده صبح  
 بر جهان طلوع نموده - و هم او آورده که تاج خان برادر سلیمان افغان حاکم  
 ۲۰ بنگاله جهت مولانا غزالی مندیلی فرستاده بود که بیست و هفت ذرع  
 طول و یک و نیم ذرع عرض داشت - هرگاه در منبت گرفتندی پنهان  
 شدی - و از آن شخص که برسالت آمده بود نقل نموده که در همین سال  
 ۲۳ شخصی خاصه بافته بود که مقومان هزار رویه بها کرده بودند - و حساب

ولایت بنگاله بر چیتل و گنده و آنه است - چه چهار چیتل را یک گنده و بیست گنده را یک آنه و شانزده آنه را یک روپیه حساب میکنند - و اگر روپیه ده تنگه شود و اگر صد تنگه شانزده آنه حساب میکنند - و در چیتل و گنده نیز تغیر و تبدیل مطلقاً نمیدهند - و مجموع ولایت بنگاله را مفتسم به بیست و دو تومان ساخته اند - که یکی از آن جمله ۵ تومان

### ادنیر

است - و مال واجبی آن پنج لک و نود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه است و در بعضی پرگنات این تومان ابریشم حاصل میشود و دیگری

۱۰

### شریف آباد

است که در بعضی از مواضعش عورات برابر ذکر آدمی چیزی از سفال ساخته بعد از فراغت استنجا آن سفال را بدبو و قبل استعمال کرده رفع آلودگی مینمایند - و هرچند حکام سعی کرده اند که این شیوه را برطرف سازند صورت نیافته و ایضاً

۱۵

### مدارن

است و در یکی از منسوباتش هیروپور نام کان الماس می باشد و ایضاً در بعضی از مضانات این تومان نمک را میکارند و کاه آنرا که هنوز سر سبزی دارد میسوزانند - و خاکستر آنرا در دیگ کرده چندان می جوشانند که نمک بحصول می پیوندد \*

۲۰

## ساتگام

که از بغداد مشهور است داخل این تومانست و در آنجا خاصه  
و صحن و الیجه و دیگر اقمشه نیک به حصول می پیوندند - و صحن از قسم  
چوتار قماشی است \*

## سلیم آباد

تومان دیگر است - و صحن سلیم آبادی مشهور است و در یکی از  
مضافاتش محمود آباد نام فلغل دراز را پیدا می کنند - که اگر بدست  
کارند درشت و ضخیم به حصول پیوندند - و در این تومان فیل بسیار  
باشد \*

## سنازگانو

سه لک و سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر برنج چیزی دیگر حاصل  
نمیشود - اما خاصه و مبلل و تنسک و گفکه جل آن مقام با نام است -  
و تومان دیگر

## سوی هت

است - که متوظفاننش اکثری فرزندان خود را خواجه سرا می سازند \*

## جنت آباد

نیز تومانی بسر خود است - و چوتار سوتی درین تومان میشود \*

## مالده

که تفاریقش در غایت خوبی میشود از منسوبیات این تومان است -

## گور

است - که در ازمنه سابقه دارالملک بنگاله بوده هم داخل این  
تومان است - و قلعه گور از قلاع معتبر هندوستان است - چه در غربی این  
قلعه آب گنگ واقع شده - و جانب شرقی و شمالی و جنوبی هفت  
خندق دارد - فاصله مابین هر دو خندق نیم کرده است و عرض هر خندق  
تخمیناً سه طناب باشد و عمقش بغایتی که پیل از عبور آن عاجز آید \*

## گوره گات

سرحد ولایت کوچ است - و حاصلش برنج و ابریشم و فوفل است \*

## باربک آباد

نیز تومان علیحده است - نیشکر و فلفل دراز و فوفل در آنجا نیک  
میشود - و خاصه و مومنی و صحن آن موضع نیز با نام است - و خاصه  
شهباز پوری خاصه آن تومان است - و از مردم بنگاله که بنظر آمده

## مولانا سراج الدین عثمان است

که صوفی خوش لقا و زاهدی با صفا بوده - و خرقه از شیخ نظام اولیا  
داشته - و در باب او مکرراً شیخ نظام فرموده اند که اگرچه مولانا سراج  
ماست اما ائینه هندوستان است - در سیر الاولیا آمده که چون شیخ نظام  
اورا جهت خلافت اختیار کرد فرمود که درجه اول درین کار است -  
و منتهی آنکه او چندان نصیبی از آن ندارد - چون آن سخن به سمع مولانا  
الدین زراد رسید گفت من اورا در عرض شش ماه دانستمند گردانم -  
اره شیخ نصیری تصنیف نمود - مولانا سراج الدین در کبر سن شروع



در پیز خواندن نمود - و در اندک روزی کارش بالا گرفته دانشمند گردید -  
و بعد از فوت شیخ نظام به لکهوتی رفته آن دیار را بنور ولایت روشن  
و نورانی ساخت و جمله ملوک در ضمن مریدان او انظام یافتند \*

### اودیسه

- ۵ سی و چهار لک روپیه جمع دارد - و مشتمل بر دو سرکار است -  
و شکار پیل درین ولایت بسیار میکنند - و اهل آن دیار را کاغذ و قلم  
و سیاهی نمی باشد - چه برگ تار کاغذ ایشان است - و از آهن هیاتی  
راست ساخته اند که یک سر او مقرض است و سر دیگرش مانند درفش  
که از آن بر برگ تار هر چه خواهند مرقوم میسازند و این رقم تا سالهای  
۱۰ دراز باقی می ماند - و قبل از استیلا افغانان راجه آن دیار مردی بوده  
مکند نام - و او را چهار صد زن بوده - و جهت هر کدام خانه علیحده ساخته  
بوده - و یکدست رخت پوشیدن جهت هر منزلی ترتیب داده -  
و حجامی وظیفه خوار ساخته که اگر فروبی وارد شود آن حجام وی را  
غسل داده و رخت پوشانیده بدان منزل برد - و آن شخص در آنشب  
۱۵ آنچه شرط خلوت باشد بجای آورده علی الصباح خرچ راه یافته رخصت  
شود - و این شیوه را از جمله خیرات و ثنوبات اخروی میدانسته -  
و در حین سواری هزار کس تختها و سبدهای پر گل و ریاحین بر سر دوش  
گرفته در یمین و یسار او میرفته اند - و چون به منزل میرسیده در نور  
بیلداران باغچه در کمال لطافت ترتیب میداده اند - و اودیسه را کج  
۲۰ میگویند - و در موضع پرسونم از اعمال کج پتی بتخانه ایست - از  
دریای شور که شگرف ترین آن اصنام را جگفات می نامند - و اهل ه - ا  
۲۲ بجگفات اعتقاد بسیار است - خصوص سگان آن شهر و دیار را که در